

# ناصر علی سرمندی

شعر پارسی در آنسوی مرزها

شغلی کدکنی

بارورترین دوره شعر فارسی، در هند، قرن یازدهم و دوازدهم است، هم از نظر افزونی شمار شاعران پارسی گوی و هم از نظر تشخیص و امتیازی که در اسلوب شعری شاعران این دوره دیده میشود. اغراق نیست اگر بگوئیم در این دو قرن، محیط ادبی هند، بر روی هم، از مجموعه اقالیم دیگر زبان پارسی، از نظر شمار شاعران و حتی از نظر وجود شاعران برجسته، سرشارتر و ممتازتر است زیرا بسیاری از شاعران برجسته دیگر اقالیم زبان پارسی نیز در این روزگار به هند روی آورده بودند و سرزمین هند پناهگاه و محیط آسایش ایشان بود، در این دوره شاعران بزرگی پرورش یافته اند که صائب تبریزی نماینده مشخص و برجسته راه و رسم و طرز شاعری ایشان به شمار میرود و بی گمان یکی از چند شاعر بزرگ تاریخ ادب پارسی است و در سراسر ادوار شعر فارسی، به هنگام سنجش و داوری درباره سبکها و راه و رسم و طرز شاعری، در کنار خاقانی و سعدی و چند شاعر صاحب سبک دیگر نام او را نباید فراموش کرد. شهرت صائب در ایران بعلل تحولات ذوق و پسند اهل ادب پست و بلندهای داشته گاه در اوج شهرت بوده مانند روزگار خوش و تاحدی روزگار ما، و گاه مورد بی اعتنائی و ناشناختگی بوده مثل دوره زندیه و قاجاریه (البته در ایران و گرنه در دیگر اقالیم زبان پارسی همواره پایگاهی بلند داشته) و این اشارت به مقام و پایگاه صائب در این گفتار، برای یادآوری از شخصیت شاعر دیگری است از سرزمین هند که او را صائب ثانی<sup>۱</sup> و صائب هندوستان و آپسروی هندوستان<sup>۲</sup> شمرند و در تذکره های دوره اخیر اغلب نام او در کنار صائب و بعنوان شاعری که اسلوبی خاص خود دارد و شاعران عصر، گاه به اسلوب او نزدیک میشوند و گاه به اسلوب صائب یاد میشود، چنانکه از تذکره مردم دیده می خوانیم که شاعری با تخلص آفرین اکثر بطرز صائب و گاه بطور ناصر علی مشق می کرد و سراج الدین آرزو نیز درباره همان شاعر گوید: «طور و طرز بیان نامیر علی منظور او بوده است»<sup>۳</sup> و در وقوف بعد از او شاعری دیگر ضمن نگارش احوال خود گوید: «به تقلید کلام سید شاه ناصر علی حرف می زنم»<sup>۴</sup> و شاعر خود نیز صائب را رقیب خویش می دانسته و با کتابهای شاعرانه خود را بر او ترجیح می دهد.

بلبل ایران ندانم جلوه طاووس هند<sup>۵</sup>

و در جای دیگر به تصریح گوید:

علی شرم به ایران می برد شهرت از آن ترسم  
که صائب خون بگرید، آب در دفتر شود پیدای

شانی  
بسن  
سبب  
فضی  
غنی  
عرف  
فانی  
ضوال  
ماه

- ۱- تذکره نصرآبادی، ۴۴۷ چاپ وحید دستگردی.
- ۲- تذکره سرخوش، ۷۴، به تصحیح صادق علمی و دلاوری چاپ لاهور.
- ۳- تذکره مردم دیده، ۱۸ عبدالحکیم حاکم، با اهتمام سیدعبدالله لاهور.
- ۴- تذکره گلزار اعظم، ۶۹ محمد غوث خان بهادر، مطبعه سرکاری، ۱۲۷۲.
- ۵- همان کتاب، ۷۰.
- ۶- دیوان ناصر علی، ۷ چاپ سنگی هند بدون تاریخ و صفحه ۹۰ دیده میشود.

سلطان ، له  
 میرعلیشیر  
 درالدین چاچی  
 جمالی هسلوی  
 عربی شیرازی  
 نصری کشمیری  
 نظر کجسرتی  
 سلطان سیمره  
 سلطان سلیمان خانونی  
 قسیمه خان زبک  
 عبدسه خان زبک  
 نظیری ششابویی  
 درالدین ششیری  
 عازی گرای خان  
 نقش هسلوی  
 عبداللطیف خان ششابی  
 عبدالعزیز خان ششابی  
 شوکتی هسلوی  
 میردین جلایون پادشاه

ناصرعلی سرهندی که شاعران و تذکره‌نویسان قرون اخیر از او بدینگونه یاد کرده‌اند، بی‌گمان یکی از چهره‌های مؤثر دگرگونی اسلوب، در شعر پارسی و شعر او به جهاتی از شعر صائب و دیگر گویندگان آن عصر تشخیص و امتیازی دارد که البته نگارنده این سطور آن را چندان نمی‌پسندد و فقط از باب نوعی تازگی او را شاعری قابل بررسی و مطالعه می‌شمارد، ناصرعلی حد فاصل میان بیدل و صائب است و با اینکه در غزل باید او را شناخت، معاصرانش، پایگاه او را در مثنوی سرائی، بیشتر ستوده‌اند چنانکه سرخوش گوید: «مثنوی در زمین (زمینه) یوسف و زلیخا بسیار رنگین و بطرز تازه گفته»<sup>۷</sup> و مؤلف شمع انجمن با اینکه غزل‌های او را می‌ستاید گوید: «در مثنوی ید بیضا می‌کند»<sup>۸</sup> و برای اینکه اختلاف پسند محیط‌های ادبی (ایران و هند) را بهتر درک کنیم می‌توانیم نظر آذرینگدلی را در باره مثنویات او بخوانیم آنجا که می‌گوید: «از کثرت استعارات، از مثنویات او مطلبی مشخص نمی‌شود»<sup>۹</sup>.

شعر ناصرعلی در روزگار او و سالهای پس از وی در سراسر اقلیم زبان پارسی شهرت و گسترش فراوان داشته و در همه جا گویندگان و دوستداران شعر پارسی از غزل‌های او بهره‌مند می‌شده‌اند، حتی در مناطقی که زبان پارسی اصل و عمومی مردم نبوده، باز هم شعر او را می‌شناخته‌اند و می‌خوانده‌اند مثلاً در عراق، و شهر بغداد که مؤلف خزانه عامره از نفوذ شعری ناصرعلی در آنجا سخن می‌گوید و توضیح می‌دهد که اهل بغداد به هر دو زبان پارسی و عربی آشنائی دارند و صوفیان در مجالس سماع و در خانقاه آنگاه که شعر عربی می‌خوانند شعر این فارس مصری<sup>۱۰</sup> است و آنگاه که شعر پارسی می‌خوانند شعر ناصرعلی سرهندی است<sup>۱۱</sup>. ناصرعلی خود نیز به اهمیت مقام خویش در شعر نظر داشته و می‌بینیم که هیچ کدام از معاصران خود را با اهمیت تلقی نمی‌کرده‌اند چنانکه صاحب تذکره حسینی گوید: «شیخ در جنب شاعری خود هیچ شاعری را بخاطر نمی‌آورده و معاصرین را وقتی نمی‌نهاد»<sup>۱۲</sup> و در مورد خود چنین عقیده‌ای داشته:

سخن را آفریدم، جان ندیدم  
 باقصرار «خدائی» برگزیدم  
 «الستی» سرزد از من، او «بلی» گفت  
 منش، «یا عبده» او «یارنا» گفت<sup>۱۳</sup>

و در دیداری که با بیدل داشته خطابى نسبت به وی دارد که چه مایه مضامین را قتل کرده‌ای؟ و هنگامی که بیدل از وی خواست تا ناصرعلی شعری از شعرهای او را تضمین کند، گفت: قابل آن نیست که من مصرع خویش تضمین کنم<sup>۱۴</sup>.

ناصرعلی در حدود سال ۱۰۴۸ هـ ق در «سرهند» متولد شد و سرهند از مناطق خوش آب و هواست.

۷- سرخوش، ۷۴.

۸- شمع انجمن، ۳۶۳ شهید مجید بنیادق حسن خان بهادر، مطبوعه شاه جهانی ۱۲۹۲.

۹- عمر بن خطاب بن مروشدین علمی، معروف به ابن فارس - (۵۷۶ - ۶۳۲ هـ ق) معروفترین شاعر متصرف عرب که او را «شاعرترین صوفیه» خوانده‌اند و نیز «سلطان عاشقان». در شعرش متأثر از فلسفه وحدت وجود است، در اصل از مردم حما، (در سوریه) بود و بعد پدرش به مصر رفت و در آنجا اقامت گزید و ابن فارس در آن سرزمین تولد و نشأت یافت بعضی از قصاید او بسیار معروف است از جمله قصیده حمزیه وی که شروع بسیار بر آن نوشته‌اند. رجوع شود به وقایع الامعیان ابن خلکان، و الاعلام زرکلی، ج ۲۱۶/۵ چاپ دوم.

۱۰- خزانه عامره، ۳۲۹، آزاد بلگرامی، نول کشور.

۱۱- آتشکده آذر، ۳۵۸، تهران چاپ دکتر سید جعفر شهیدی.

۱۲- تذکره حسینی، ۲۲۲ میرحسین دوست، نول کشور، ۱۸۷۵.

۱۳- خزانه عامره، ۳۲۸.

۱۴- تذکره حسینی، ۲۲۳.

۱۵- وفات او مسلم در سال ۱۱۰۸ بوده و چون اغلب تذکره‌نویسان عمر او را شصت سال نوشته‌اند تاریخ تقریبی تولد او همین سال است.

هوای هندوستان است که بگفته آذر بیگدلی دیاری است با ترهت و باغات دلگشا دارد و اهلیش به صنعت نقاشی مایل اند<sup>۱۶</sup> و صاحب ترهه الخواطر گوید . سرهند به فتح سین و سکون را ، بمعنی سرهند (راس الهند) و آنجا را به نام «سهند» بکسر سین و فتح را و سکون نون نیز می خوانند بمعنی بیشه شیر (غایة الاسد) شهری است باستانی از شهرهای هند در مملکت مهاراجه پتیاله یکی از راجه های پنجاب ، جمعیت آن حدود شصت هزار نفر است و در قدیم شهری بزرگ بوده و دانشمندان بسیاری از آن برخاسته اند و مشهورترین کسی که بدانجا منسوب است «شیخ احمد بن عبدالاحد سرهندي پیشوای طریقه مجددیه است»<sup>۱۷</sup> صاحب تذکره گلزار اعظم بنقل از مقدمه ای که خان آرزو بر منتخبات اشعار ناصرعلی نوشته اورا از سادات صحیح النسب دانسته و از شعر ناصرعلی گواه آورده :

گراز حسب پیرسی ما قنبریم قنبر - ورازنسب پیرسی ما آل مصطفی ایم.<sup>۱۸</sup>  
بطوری که از خلال تذکرها می توان دریافت وی در زندگانی مادی ، توفیق چندانی نداشته و بگفته دوست و همدرس او ، سرخوش ، چندان رتبت و مقام نیافت و گرنه باید ملک الشعرا می شد<sup>۱۹</sup> و از نامه ای که مؤلف مرآت الخیال از او نقل کرده می توان دلگیری و افسردگی خاطر او را از زندگی و محیط خود به خوبی دریافت و می بینیم که در پاسخ شیرعلی لودی ، ضمن نامه ای ، چنین می گوید «... فقیر در این ایام از نوشتن و خواندن فارغم و به اندوه بی پایان واصل ، زیاده از این چه نویسم که آب شد نفسم»<sup>۲۰</sup> ناصرعلی در آغاز چندان پای بند شریعت نبود و درباره بی قیدیهای او و تکفیر شدن وی داستانها در کتب تذکره نقل شده و یک بار که در باغی به باده کشی سرگرم بوده اهل شریعت و متعصبان ناگهان وارد شدند و بر سر او تاختند ، پرسیدند این چیست که می نوشی و او در پاسخ ایشان گفت شرایب است که فرشتگان می خورند<sup>۲۱</sup> و چون تکفیر شد و جانش در خطر بود ، یکی از ارادتمندان او مسلح شد و به یاری دستهای او را از سرهند نجات داد و به شاه جهان آباد آورد<sup>۲۲</sup> ولی ناصرعلی بعدها توبه کرد و سرانجام به عرفان گرائید و به سلسله نقشبندیه پیوست و به شیخ محمد معصوم خلف «مجدد الفثانی» که از عارفان برجسته آن سامان بود ، دست ارادت داد . ناصر علی مدتی در دکن زیست و چندی در دهلی اقامت کرد و چندی همراه «سیف خان صوبدار کشمیر» بودشم<sup>۲۳</sup> یا بیستم<sup>۲۴</sup> رمضان ۱۱۰۸ زندگی را بدرود گفت و دوستش سرخوش از جنونی که در پایان عمر به هم رسانیده بود سخن می گوید و همچنین از دعوی قطیبت و ارشاد او<sup>۲۵</sup> گویا در آغاز شاعری ، بعضی از معاصران تهمت سرقه بدو می زدند و که وی دیوان شاعری بنام «ندیم» را ربوده و بنام خویش می خواند و سرخوش دوست تردید و مرید او نیز از یادآوری این تهمت نتوانست خودداری کند و یک روز دوستانه این ماجرا را به او یاد آورد و ناصرعلی در پاسخ او گفت: غزلی ملایح کن تا جواب آن را بگویم و سرخوش غزلی خواند که ناصرعلی جوابی در برابر آن سرود و در تذکره سرخوش ثبت است<sup>۲۶</sup>

## رسال جامع علوم انسانی

- ۱۶ - آتشکده آذر ، ۳۴۸ .  
۱۷ - معجم الامکنه التي لها ذکر فی ترهه الخواطر تألیف معین الدین نهری ، چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۵۳ صفحه ۳۲ .  
۱۸ - تذکره گلزار اعظم ، ۶۶ و دیوان او صفحه ۸۱ .  
۱۹ - تذکره سرخوش ، ۷۴ .  
۲۰ - مرآت الخیال ، ۲۹۲ علمی شیرلودی ، پیشی مطبوعه مظفری .  
۲۱ - خزانه عامره ، ۳۲۸ .  
۲۲ - تالیف الانکار ، ۴۷۷ محمد قدرت الله گویامری چاپ اردشیر خاضع پیشی ۱۳۳۶ .  
۲۳ - تذکره سرخوش ، ۷۴ .  
۲۴ - سرو آزاد او ، ۱۲۹ و خزانه عامره ، ۳۳۸ به بعد .  
۲۵ - تذکره سرخوش ، ۷۴ .  
۲۶ - تذکره سرخوش ، ۷۴ .

ناصرعلی، بر طبق نوشته بعضی تذکره‌ها، پسری داشته به نام عظیم‌الدین متخلص به عظیم که خود شاعری توانا بوده و شرح احوال او در بعضی تذکره‌ها آمده و بعضی از تکالیف‌های او شهرت بسیار دارد مانند این بیت:

از بیابان عدم، تا سر بازار وجود  
در تلاش کفنی آمده عریانی چند<sup>۲۷</sup>

مزار ناصرعلی در مقبره نظام‌الدین اولیا (۶۳۴-۷۲۵) است که از مقابر و مزارات معروف هند است<sup>۲۸</sup>. صاحب سرو آزاد داستانی درباره ناصرعلی پس از مرگش نقل کرده که آوردن آن در اینجا بی‌لطف نیست. وی گوید: پس از مرگ او دستمای از دوستان و مریدان وی به سرگورس رفتند و یکی از ایشان خطاب به ناصرعلی گفت آیا تو نبودی که گفتی:

خاک گردیدم ولی رقمند هنوز افغان ما  
خم شکست اما نمی‌ریزد می‌جوشان ما

و دیگری در پاسخ او گفت: این شعر که تو می‌خوانی «فغان» ناصرعلی است که بر لبان تو می‌رقصد<sup>۲۹</sup>. ناصرعلی دیوان بزرگی داشته که منتخبی از آن به چاپ رسیده و اغلب از هر غزل او دوسه بیت بیشتر در آنجا نیامده و از مثنویهای او که شهرت بسیار دارد، هیچ کدام در این دیوان نیامده است از جمله مثنوی یوسف و زلیخای او که سرخوش با اعجاب از آن یاد می‌کند و گوید:

«بسیار رنگین و به طرز تازه گفته» و بعد این دوبیت را از آن نقل می‌کند:

بتی می‌گفت، پنهان، با برهمن .  
«خدای من توئی، ای بنده من  
مرا بر صورت خود، آفریدی  
برون از نقش خود، آخر چه دیدی؟»<sup>۳۰</sup>

چنانکه در آغاز این گفتار یادآور شدیم، ناصرعلی سبکی خاص خود دارد که مورد توجه بسیاری از شاعران بخصوص گویندگان پارسی زبان هند واقع شده و خلال تذکره‌ها و در ضمن احوال دیگر شاعران جای‌جای از تأثیر او در شعر شاعران معاصری و آنها که بعد از او بوده‌اند، سخن گفته می‌شود چنانکه خان آرزو گوید: «میرزا مسفر فطرت و سرخوش و دیگر اعزّه پیروی او دارند»<sup>۳۱</sup> به علت اهمیت و مقامی که ناصرعلی در شعر خود داشته بعضی از معاصران او به نقد و خرده‌کاری در شعر او پرداخته‌اند و ادیبی به نام «وامسف» رساله‌ای در نقد دیوان او نوشته و ابیاتی از غزل‌های او را مورد نقد قرار داده است که آن انتقادهای بجای خود قابل توجه است و از مواد مطالعه در تاریخ نقد ادبی در شعر پارسی است، محمد غوث‌خان بهادر، مولف تذکره گلزار اعظم که در اواخر قرن سیزدهم می‌زیسته و از ارادتمندان ناصرعلی است و به تصریح تمام می‌گوید: «نسبت شاعری من به شاه مرحوم [ناصرعلی] به اثبات رسیده»<sup>۳۲</sup> انتقادهای

۲۷- تذکره مردم‌دیده، ۸۱.

۲۸- رجوع شود به نقش پارسی بر احجار هند، علی‌اسفر حکمت، ۵۷ تهران ۱۳۳۷.

۲۹- سرو آزاد، ۱۳۱ (تأثر الکرام) آزاد بلگرامی، حیدرآباد دکن، ۱۹۱۳.

۳۰- تذکره سرخوش، ۷۴.

۳۱- به نقل گلزار اعظم، ۶۶.

۳۲- همان کتاب، ۶۹.

واصف را در کتاب خود، ضمن شرح حال خود، نقل کرده و يك يك آنها را پاسخ گفته است و حدود سی صفحه به رد و ایراد آن انتقادهای پرداخته است (از صفحه ۶۹ - ۹۳) از نمونه های نقد و اصف بر شعر ناصرعلی و پاسخ محمد غوث خان بهادر، یکی را در اینجا می آوریم .  
ناصرعلی گفته :

بر لب قاصد نمیدانم که پیغام که بود ؟  
همچو گل گردید لبریز تبسم گوش ها

معترض [واصف] گوید که گوش را با تبسم هیچ مناسبت نیست ، پس اگر شیخ چنین فرمودی اولی بودی :

چون صدف گردید لبریز جواهر گوش ها

بعد مؤلف گوید :

«تبسم کنایه از سرور ، پس چنانکه سرور گل از شکفتگی است ، همچنان سرور گوش ها از شنیدن پیغام محبوب میباشد ، در این صورت تبدیل مصراع چه ضرور ؟»<sup>۳۳</sup> .  
شعر ناصرعلی ، جریانی است در فاصله میان صائب و بیدل ، در دیوان او نیز نمی توان غزل یکدست همچو آن تمام ابیات آن لطیف و بی نقص باشد یافت ، اما تک بیت های بسیار دلکش که از نوعی غرابت و لطف شعری برخوردار است ، در دیوان او فراوان می توان یافت ، شیوه او بر روی هم نسبت به پیشینیانش تا حدی نزدیک به میرزا جلال «اسیر» امپهانی است . در مورد ناصرعلی ، مانند چندتن دیگر از شاعران این اسلوب می توان مصراع انتخاب کرد ، زیرا گاه مصراعهای آنان چندان زیبا و دل انگیز است که به يك ديوان برابر است ، تصویرهای کامل و شاعرانه از طبیعت و لحظه های هستی ببینید چه زیباست :

تماشا دارد ، امشب ، برگه ریزها و اخترها

یا :

جنونم ، يك بیابان گریه باد ، آوارگی دارد .

یا :

سفید آید برون ، پیراهن صبح ، از خم بلی

یا :

کاسه پر شیر کوی کبها ، سرای پیش نیست

شاید اگر دیوان کامل او در دستگ می بود ، غزل یا غزلهائی تمام یا حذف یکی طوبیت می توانستیم نقل کنیم اما متأسفانه دیوان چاپ شده او که اغلاط بسیاری در آن وجود دارد چنانکه یاد کردیم ، برگزیده ای است از غزلهای او ، آنهم با املاک خاص نویسد و اشخاص که باید آن را «گزینش و انتخاب هندی» خواند زیرا کسانی که بدین کار پرداخته اند اغلب ، در دوره های بعد از زندگی شاعر و اغلب از پارسی دانان و پارسی زبانان قرن اخیر هند بوده اند که جهت ذوق مسیر ذهن و گزینش آنان دگرگونیهای داشته و حتی نسبت به عصر ناصرعلی و بیدل هم ، از مساله دوربرواری و غرابت خیالها و تصویرها ، تندروتر بوده اند از این روی انتخاب آنها در مدار همان شعرهایی است که اغلب از نظر زبان و ترکیبات بسیار ضعیف است و از نظر خیال و ارتباطات رشته تداعیها ، بسیار دور و بیگانه .

با اینهمه کوشش بسیاری شد تا نمونه های شعر او اغلب از ابیات پیوسته غزلهای او باشد و در حدود امکان از آوردن تک بیت احتراز کردیم .

محبت جاده‌ای دارد - نهان - در خلوت دلها  
چو تار سیخه ، گم گسردید این ره ، زیر منزلها  
تو چون ساقی شوی ، در دل تنگ ظرفی نمی گنجد  
بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها  
به هفتاد و دو ملت گردش چشم تو می سازد  
به يك پیمان رنگین کرده‌ای يك شهر محفلها

\*

تجرد مشرب ، پرواز من رنگ دگر دارد  
چو گل ، يك ساله ره طی می کنم از ریزش پرها  
نمیدانم کجائی ، ای همه جا گلشن نازت  
چو بوی گل هوایی شد ، ز شوق ، مغز در سرها  
رسد تا برس کوی تو ، قاصد ، پیر می گردد  
سفید از دوری این راه شد بال کبوترها

\*

هر کجا آن مهر تابان شمع محفل میشود  
صبح می خندد زبال افشانی پروانها  
ای میخا بهر درد من چه می سوزی نفس ؟  
میشود بی خواب تر ، بیمار از افانها

\*

قدردانی نیست عاشق را مگر غمهای یار  
کس نچیند جز خزان ، برگ گل پژمرده را  
بار دنیا کی توان برداشت با بار رقیب  
سایه گل کوه باشد خاطر آزرده را

\*

ای ز حسن حیرت افزای تو ، موج آبها  
پشت بر دیوار ساحل داده چون محرابها  
مردم آبی شدم ، از بکه اشک از دیده ریخت  
حلقه های ماتم ما ، نیست جز گردابها

\*

ز سرد مهری اهل زمانه ، پرتزدیک قامت  
که برگ ریز کند ، یاسمین کویها

\*

کی توان کردن جدا رنگ محبت از دلم  
ساغر مگر بشکند ، چون گل ، فریزد بادهها  
گشتم آواره شوق ، وطن از یادم رفت  
رفتم از خویش ، به خود آمدن از یادم رفت

\*

آتشی بود - چو یاقوت - سرا در دل تنگ  
تا تو در جلوه شدی ، سوختن از یادم رفت  
شور عشقم بجز<sup>۳۴</sup> از جلوه معشوق نداد  
ره فریاد گرفتم ، چمن از یادم رفت

\*

از حیرت جمال تو ، ای آرزوی گل  
ماند برنگ آینه ، شبنم بروی گل  
گم کرده گل بفکر تو از بکه خویش را  
مرغ چمن بناله کند جستجوی گل  
از تاب آفتاب رخس در چمن علی  
هر شبمی است چشم پر آبی بروی گل<sup>۳۵</sup>

\*

هر کجا باشم اسیر دام آغوش توام  
بکه نزدیک توام ، از دل فراموش توام  
می کنی یادم ، ولسی یادت نمی آیم هنوز  
مصرع<sup>۳۶</sup> دلچسب از خاطر فراموش توام

\*

همچو نخل شمع باشد سوختن اندیشهام  
رزق آتش می شود آبی که نوشد ریشهام  
محنت فرهاد ، شیرین را دل آسوده داد  
می شود افسانه خوابش صدای تیشهام

\*

با نیستی حریفیم با دوست آشنائیم  
جبریل را خبر نیست از عالمی که مائیم  
از این و آن گسته ، پیوسته ایم اما  
با خوشتن نسته ، لیکن زخود جدائیم

\*

نمی گنجم به پیراهن نمی سازم به عریانی  
جنونی کرده ام پیدا ، نه شهری نه بیابانی  
چو سیلابی که در ریگ بیابان ماند اجزایش  
دلی گم کرده ام در هر کف خاک از پریشانی  
گل رسوائیم از عصمت یوسف چمن دارد  
چو ماه تو بود پیراهنم در زیر عریانی

\*

همای گلشن قدسی مکان چه می جوئی  
تو آشیان خودی ، آشیان چه می جوئی  
محیط دایره عالم است نقطه عشق  
تو در قلمرو دور زمان چه می جوئی  
خراب شد دل و گردی ز هستی تو نخاست  
بحیرتم که درین خاکدان چه می جوئی

۳۴ - در دیوان . جز .

۳۵ - از دوغزل انتخاب شد .

۳۶ - در دیوان مصرعه .